

# آقا حسین خوانساری

## و معمای جذر اصم

### چکیده

آقا حسین خوانساری (۱۰۱۶ - ۱۰۹۸/۹ ه. ق) فقیه و فیلسوف شیعی مؤثر است که در مدرسه فلسفی ملارجبعلی تبریزی (د. ۱۰۷۰ ه. ق) تربیت یافته و در سنت رایج این مدرسه به بحث از معمای دروغگو (شبهه جذر اصم) پرداخته است. وی در حواشی خود بر حاشیه قدیم دوانی بر شرح تجرید، پس از بیان ملاحظات انتقادی بر راه حل دوانی، خود برون شدی ارائه می‌کند که در واقع ترمیم و بازسازی راه حل دوانی بوده و بر نفی صدق و کذب پذیری معمای دروغگو استوار است. گزارش و نقد دو راه حل علامه خفوی و نیز دو راه یکی از معاصران خوانساری نیز در گفتار وی قابل مشاهده است. ارائه برون شدی دیگری در حل معما پایان بخش گفتار وی است.

### دکتر احد فرامرز قراملکی

فلسفی حوزه شیراز به طرح معماهای منطقی علاقه وافر داشتند و بر آثار و لوازم معرفت شناختی، فلسفی، کلامی و منطقی آنها وقوف داشتند. یکی از معماهای منطقی که در سنت فلسفی حوزه شیراز تک‌نگاره‌های فراوانی در خصوص آن نوشته شد و مناظرات فراوانی را برانگیخت، معمای دروغگو بود.<sup>۱</sup> فیلسوفان حوزه اصفهان با این معما باز خورد جدی داشتند. میرداماد در الافق المبین از آن بحث کرده و در همان موضع اشاره می‌کند که تک‌نگاره‌ای در حل معمای جذر اصم پرداخته است.<sup>۲</sup> طرح معمای دروغگو نزد حکیمان مدرسه فلسفی ملارجبعلی تبریزی رونق بیشتری یافته است. یکی از مواضع عجیب، مبهم و سؤال برانگیز در تفکر ملاصدرای شیرازی همین سکوت وی در خصوص معمای جذر اصم است.<sup>۳</sup> حکیمانی چون شروانی، خوانساری و محمد سراب تنکابنی در حل

### مشرب فلسفی آقا حسین خوانساری

آقا حسین خوانساری، فرزند جمال الدین محمد به سال ۱۰۱۶ ه. ق در خوانسار متولد شد و در حوزه فقهی و فلسفی اصفهان نزد کسانی چون ملا محمد تقی مجلسی، علامه سبزواری (صاحب فصول) میرابوالقاسم میرفندرسکی، مولی حیدر بن محمد خوانساری؛ معارف گوناگون اسلامی را تحصیل کرد. وی در همین حوزه به تحقیق، تدریس و تألیف پرداخت و شاگردان مؤثری چون دو فرزندش آقا جمال‌الدین محمد و رضی‌الدین محمد خوانساری، صاحب ریاض، برادرش میرمحمد صالح خاتون آبادی، مدقق شروانی، شیخ جعفر قاضی، سید نعمه‌الله جزایری، مولی محمد بن عبدالفتاح تنکابنی، مولی علی رضا شیرازی معروف به تجلی، فخرالدین مشهدی خراسانی و مولی محمد حسین مازندرانی را تربیت کرد.<sup>۴</sup>

حوزه فلسفی اصفهان در دوره کمال دو مدرسه رقیب داشت: مدرسه ملارجبعلی تبریزی و ملاصدرای شیرازی. متفکران هر دو مدرسه، به دلیل مسبوقیت و مصبوغیت به تفکر

- ۱ - الامین، السید محسن، اعیان الشیعه، دارالتعارف (للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ه. ق) ج ۶، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.
- ۲ - فرامرز قراملکی، احد، «معمای جذر اصم در حوزه فلسفی شیراز» خردنامه صدرا، ش ۴، تیرماه ۱۳۷۵، ص ۸۵ - ۸۰.
- ۳ - میرداماد، الافق المبین، نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۲۵۷۸۴ / ش قفسه ۳۸۲۹، برگ ۲۴ و ۲۵.
- ۴ - بررسیهای فراوان از یافتن بیانی از ملاصدرا در حل معمای جذر اصم، ناکام مانده است. وی به بررسی بسیاری از معماهای منطقی پرداخته است؛ اما سکوت وی در خصوص معمای جذر اصم شگفتی‌آور است. اخیراً مجموعه‌ای از رسائل صفار ملاصدرا چاپ شده است (تصحیح حامد ناجی اصفهانی، انتشارات حکمت، تهران، ۱۳۷۵) و مکاتبات سید صدرالدین دشتکی و جلال‌الدین دوانی در آن مجموعه آمده است (ص ۴۷۸-۴۶۷). اگر چه در مقدمه به تصریح گفته شده است که این نوشتار به غلط به صدرا منسوب است (ص ۴۹)، هنوز بر بنده معلوم نشده است که ناشر و گردآورنده چرا آن را در مجموعه رسائل ملاصدرا آورده‌اند! (مکاتبات یاد شده پیش از این در خردنامه صدرا، ش ۸، پاییز ۱۳۷۶، تصحیح و چاپ گردیده است).

معمای جذر اصم پژوهش کرده و عده‌ای تک نگاره پرداخته‌اند. البته در نوشتار «معمای جذر اصم نزد حکمای حوزه اصفهان» به تفصیل در این خصوص بحث شده است.

### انگیزه خوانساری در طرح معمای جذراصم

آقا حسین خوانساری مانند دیگر حکمای مدرسه ملارجبعلی تبریزی در باب معماهای منطقی به طور اعم و معمای جذر اصم به طور اخص تأملات فراوانی دارد. وی در خصوص معمای استلزام تک نگاره‌ای پرداخته است که فاضل نائی و فاضل قزوینی بر آن نقد نوشته‌اند.<sup>۵</sup>

مرحوم خوانساری بحث خود در خصوص معمای جذر اصم را در حواشی بر حاشیه قدیم دوانی بر شرح قوشچی بر تجرید الاعتقاد (معروف به شرح جدید) می‌آورد. دوانی، در حاشیه قدیم خود از این معما بحث نکرده است بلکه دیدگاه خود را در حاشیه جدید آورده است. خوانساری پیش از پرداختن به بحث از معمای جذراصم در حاشیه قدیم به انگیزه خود اشاره می‌کند:

«از آنجا که دوانی در حاشیه جدید در این موضع آنچه را که دشتکی در خصوص معمای جذر اصم آورده، طرح نموده و آراء گوناگون را نقل و نقد کرده است، اشکالی ندارد که ما نیز آن را طرح کرده و مورد پژوهش قرار دهیم، زیرا آنچه در این خصوص گفته‌اند، مبتنی بر تحقیق ژرف نیست.»

### روش خوانساری در طرح بحث

خوانساری در مواجهه با معمای جذر اصم و جستار در تحلیل آن، روش تاریخی - تطبیقی را اخذ کرده است. شیوه وی در طرح بحث، مانند شیوه شارحان منتقد است.

وی بحث دوانی در حاشیه جدید را فراروی خود قرار داده و فرآزهایی از بیان وی را گزارش، نقد و تکمیل می‌کند. همانگونه که خوانساری تذکار می‌دهد، بیان دوانی ناظر به بیان سیدصدرالدین دشتکی معروف به سید سند است.

دشتکی در حواشی خود بر شرح تجرید، معمای جذر اصم را طرح و هفت راه حل ارائه شده (به ترتیب بیان وی، دیدگاههای تفتازانی، کاتبی قزوینی، سمرقندی، خواججه نصیرالدین طوسی، میرسید شریف جرجانی، ابن کمونه و دوانی) را گزارش و نقد کرده است. دوانی در حاشیه جدید، به تبع دشتکی طرح بحث می‌کند و مباحث وی را فرا روی خود قرار داده و نقد می‌کند. وی در ضمن نقد دیدگاه دشتکی در خصوص راه حل‌های یاد شده، به نقد نقد دشتکی از دیدگاه خویش می‌پردازد و آنگاه راه حل دشتکی در گشودن معما را گزارش و نقد می‌کند.

خوانساری در گزارش بیان دوانی تنها به باز خورد وی با

دشتکی در خصوص راه حل خویش بسنده کرده و از گزارش دیگر مباحث وی صرف نظر می‌کند. وی پس از گزارش دیدگاه دوانی، ملاحظات انتقادی خود را در چهار محور طرح می‌کند. دیدگاه دوانی که خوانساری آن را نسبت به دیگر راه‌حل‌های ارائه شده قویتر یافته است، مبتنی است بر صدق و کذب‌ناپذیری معمای دروغگو است. مبنای دوانی در مدعای خود به این نکته بر می‌گردد که اصل صدق و کذب‌پذیری بر امکان اجتماع و عدم اجتماع نسبت خبری معلوم در ذهن با نسبت محقق در واقع استوار است و در معمای دروغگو چنین امکانی منتفی است؛ زیرا آن حکایت از امر واقع نیست بلکه حکایت از خود است. پس علی‌رغم ظاهر خبرنمای معمای جذر اصم، آن به دلیل خصوصیت ساختار معنایی فاقد هویت خبر و قضیه است و لذا نه صادق است و نه کاذب.

**انتقاد اول خوانساری، مناقشه در کبرای بیان دوانی و نفی ابتناء صدق و کذب‌پذیری بر امکان اجتماع و عدم اجتماع نسبت ذهنی با نسبت واقعی است.** از نظر وی مبنای صدق و کذب‌پذیری خبر، جز این نیست که در آن به ثبوت امری بر امری حکم می‌شود و این مبنا در خصوص معمای جذر اصم نیز وجود دارد.

**انتقاد دوم، مبتنی بر قبول مبنای صدق و کذب‌پذیری در دیدگاه دوانی و نفی انتفاء این مبنا در خصوص معمای یاد شده است و اینجا خوانساری در واقع مناقشه صغروی دارد.**

**انتقاد سوم، نشان دادن ناسازگاری بیان دوانی در خصوص صدق و کذب‌پذیری قضیه «کل قضیه بحتمل الصدق و الکذب» است.**

**انتقاد چهارم، این است که گوینده «کل کلامی کاذب» اخبار را قصد کرده است و نفی خبریت آن و انشاء انگاشتن آن امر بی‌دلیلی و سخن بلاوجه است.**

خوانساری پس از نقد دیدگاه دوانی، راه‌حلی ارائه می‌کند که در اساس مانند راه حل دوانی است و همان گونه که خود تذکار می‌دهد «اگر برخی عبارتهای دوانی نبود، می‌توانستیم راه حل وی را با راه حل دوانی منطبق کنیم.»

بحث دیگر خوانساری، گزارش و نقد دو راه حل علامه خفری (د. ۹۴۲/۹۵۷) است. خفری از شاگردان دوانی و دشتکی است. وی دو رساله در حل معمای دروغگو پرداخته است: رساله‌ای مختصر به نام **عبرة الفضلاء** و رساله مفصلی به نام **حیرة الفضلاء**. وی در رساله نخست سه راه حل ارائه می‌کند. راه حل اول را خود ضعیف می‌داند و راه حل دوم را جواب اعلی می‌خواند و راه حل سوم را جواب ادق می‌انگارد. گزارش و نقد

خوانساری از دیدگاه خفزی به دو راه حل وی در این رساله مختصر محدود است و از رساله مفصل وی که متضمن پنج راه حل اوست یاد نشده است. وی پس از نقد دیدگاه خفزی به بررسی تطبیقی دیدگاه خود و خفزی می‌پردازد.

خوانساری، سپس به گزارش و نقد دیدگاه یکی از معاصران خود می‌پردازد که از آن با تعبیر فاضل معاصر یاد می‌کند. وی دو راه حل ارائه کرده است که هر دو مورد نقادی خوانساری قرار می‌گیرد.

پایان بخش گفتار خوانساری، ارائه راه حل دوم در خصوص معمای جذر اصم است که در اساس با راه حل وی در خصوص معمای مجهول مطلق، مشترک است. بنابراین، وی در این رساله، برای تحلیل معمای جذر اصم، دو راه حل ارائه می‌کند.

### راه حل خوانساری

خلاصه نخستین پاسخ خوانساری در حل معمای جذر اصم این است که معما در هر دو تقریر آن (یعنی صورت کل کلامی کاذب و صورت امسی و غدی) قضیه است (برخلاف دیدگاه دوانی)، اما نه صادق است و نه کاذب، بلکه خبری است در حکم انشاء. مبنای وی در صدق و کذب ناپذیر دانستن این خبر، قاعده کلی است که وی به منزله کبری اخذ می‌کند. بر مبنای این قاعده هرگاه خبر به گونه‌ای باشد که در نهایت از امری حکایت کند که هویت حکایتی نداشته باشد و یا چنین هویتی مورد لحاظ نباشد، در این صورت آن یا صادق است و یا کاذب و الا نه صادق است و نه کاذب، مانند معمای دروغگو.

خوانساری تذکار می‌دهد که راه حل وی در واقع نوعی بازسازی راه حل دوانی است. وی دو انتقاد بر راه حل خود طرح می‌کند و به صورت دفع دخیل مقدر به جواب آنها می‌پردازد. پاسخ دوم خوانساری مبتنی بر امتناع ارجاع معمای دروغگو به خود است. در جمله «کل کلامی فی هذه الساعة کاذب» و یا جمله «کلامی هذا کاذب»، عنوان «کلامی» نمی‌تواند به خود همین قضا یا اشاره کند. این راه حل وی در اساس برگرفته از راه حل میر سید شریف جرجانی است. گزارش دیدگاه جرجانی در بیان دوانی و دشتکی به تفصیل آمده است.

### روش تصحیح

مبحث یاد شده از حواشی خوانساری بر حاشیه قدیم دوانی به دلیل اهمیت آن در تاریخ مسئله معمای جذر اصم، به صورت رساله‌ای مستقل ارائه می‌شود، اما نوشتار خوانساری بر اساس نسخ متعددی به روش توأم (روش متداول در ستاد محترم کنگره صدرای، تصحیح گردیده‌اند. که این نُسخ بر چهار دسته‌اند: یک - نسخ حاشیه خوانساری بالغ بر سه نسخه.

دو - نسخ حاشیه دوانی که مورد گزارش و نقد خوانساری است، مشتمل بر دو نسخه.

سه - متن مصحح حاشیه دشتکی که مورد گزارش و نقد دوانی است.

چهار - متن مصحح رساله عبرة الفضلاء خفزی که مورد گزارش و نقد خوانساری است.

مشخصات نسخ یاد شده چنین است:

- دا: نسخه خطی حاشیه خوانساری بر حاشیه قدیم دوانی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۳۱۲. این مبحث در این رساله با عنوان «فی شبهة الجذرا لاصم المشهورة و ذکر جواب القوم» در هامش مشخص شده است. این نسخه در مبحث معمای جذر اصم ناقص است و در حدود یک صفحه از مبحث را نیآورده است.

- اص: نسخه خطی حاشیه خوانساری بر حاشیه قدیم دوانی متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه اصفهان به شماره ۱۹۶۱۷۲۷/۱۷۲۷ ثبت به خط نستعلیق در ۲۷۱ برگ. این نسخه نیز همان نقصانی را دارد که نسخه دا دارد.

- غ: نسخه خطی حاشیه خوانساری بر حاشیه قدیم دوانی متعلق به کتابخانه مدرسه غرب همدان به شماره ۲۱۷۳، نگارش به سال ۱۰۸۹ ه.ق. این نسخه را به منزله نسخه اساس برگرفته ایم.

- ش: نسخه خطی حاشیه جدید دوانی بر شرح تجرید الاعتقاد، متعلق به کتابخانه مدرسه امام عصر (عج) شیراز به شماره ۴۷، نگارش در قرن یازدهم در ۱۸۱ برگ.

- مع: نسخه خطی حاشیه جدید دوانی بر شرح تجرید الاعتقاد، متعلق به کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۱۷۵۷.

- د: متن مصحح رساله دشتکی برگرفته از حواشی او بر شرح تجرید، تصحیح و مقدمه احد فرامرز قرامسلی، خردنامه صدرای، ش ۶۵، پاییز و زمستان ۱۳۷۵، ص ۸۲ - ۷۴.

- ع: متن مصحح رساله عبرة الفضلاء، علامه خفزی تصحیح احد فرامرز قرامسلی، خردنامه صدرای، ش ۴، تیرماه ۱۳۷۵، ص ۸۶ - ۸۹.

در دسترسی به نسخ یاد شده مرهون بزرگواری بسیاری از فضلاء بوده‌ام از جمله: حجج الاسلام مهرداد علی بخشی، محمد برکت (مسئول محترم کتابخانه مدرسه امام عصر «عج» شیراز) و سرکار خانم آهنگران (دانشجوی کارشناسی ارشد دانشکده الهیات و معارف اسلامی).

## رسالة

# في شبهة جذر الأصم

[بسم الله الرحمن الرحيم]

[المقدمة]

لما كان المحقق في الجديدة<sup>٦</sup> اورد في هذا المقام ما<sup>٧</sup> اورده السيد<sup>٨</sup> فيه من نقل الشبهة المشهورة بالجذر الأصم و ما قيل في دفعها و تكلم عليه؛ فلا بأس أن نورده ايضاً و نُحَقِّق القول فيه. لأن ما قالوه مما لا تحقيق فيه، كما سيظهر لك إن شاء الله تعالى<sup>٩</sup>.

قال [الدواني] في الجديدة بعد كلام: ثم قال المعترض<sup>١١</sup> «فإن قلت لوصح ما تقرّر [من] ١١ أن صحة الحكم و صدقه بمطابقة الخارج<sup>١٢</sup> أو نفس الامر و كذبه بعدمها، لزم أن لا يجتمع الصدق و الكذب في خبر واحد. لكنهما قد يجتمعان فيه، كما في قول من قال «كل كلامي في هذه الساعة كاذب» إذا لم يتكلم في الساعة المذكورة بغير هذا الكلام. فإنه خبر و صدقه يستلزم كذبه و بالعكس. قلت: هذه مغلطة أعيت فضلاء الامصار و أعجزت أذكيا الأعمار. و هو مشهور بين الجمهور. و قد نظر فيها جمع كثير من العلماء الاعلام و جم غفير من فضلاء الأنام، فقرروها بوجوه مختلفة أنيقة و أجابوا عنها بأجوبة<sup>١٣</sup> دقيقة عميقة<sup>١٤</sup>. و نحن نُقدّم ما أفادوا فيها ثم نحلها<sup>١٥</sup>.

أقول<sup>١٦</sup>: لعل غرضه من ايراد ذلك بادنى تقريب أن ينجح بالجواب الذي زعم انه اختص به و ستعرف حاله. انتهى<sup>١٧</sup>. ثم نقل [الدواني] عن المعترض الأجوبة التي ذكرها القوم كالعلامة التفتازاني<sup>١٨</sup> و شارح الكشف<sup>١٩</sup> و صاحب القسطاس<sup>٢٠</sup> و العلامة الطلي ناقلاً عن بعض المحققين<sup>٢١</sup> و السيد الشريف و ابن كمونه<sup>٢٢</sup> و الكلام عليها و تكلم عليها و على<sup>٢٣</sup> ما اورد عليها. و لما كان ضعف تلك الأجوبة ظاهراً و لا فائدة في نقلها عرضنا عنها. و الغرض نقل الجواب الذي ذكره المحقق لأنه احسن الأجوبة و أقربها و الكلام عليه.

[نقد الدشتكي على جواب الدواني]

قال المحقق بعد ذلك: ثم قال [المعترض] «و منها ما اختاره بعض اجلة<sup>٢٤</sup> الناس من ابناء زماننا هذا<sup>٢٥</sup> من أن قول القائل «كلامي اليوم كاذب» إنما يكون صادقاً أو كاذباً.

- ٦ - مراد از محقق در همهٔ مواضع این رساله ملاجلال الدين دواني است و مراد از جديده حاشیه جدید وی بر شرح قوشجی بر تجريد الاعتقاد خواجه طوسی است که نسخ آن را در مقدمه معرفی کردیم.
- ٧ - مراد میر سید صدرالدين دشتکی است در حاشیه خود بر شرح تجريد الاعتقاد. گفتار دشتکی در این مقام را پیش از این تصحیح و چاپ کرده‌ایم.
- ٨ - مراد میر سید صدرالدين دشتکی است در حاشیه خود بر شرح تجريد الاعتقاد. گفتار دشتکی در این مقام را پیش از این تصحیح و چاپ کرده‌ایم.
- ٩ - خردنامهٔ صدرا، ش ٥ و ٦، پاییز و زمستان ١٣٧٥، ص ٧٦ - ٨٢.
- ١٠ - غ و اص: - تعالی.
- ١١ - مراد از معترض در همهٔ مواضع دشتکی است.
- ١٢ - غ، اص و دا: - من / برابرش.
- ١٣ - دشت: بمطابقتة للخارج.
- ١٤ - ش، مع، دا، غ و اص: بوجوه.
- ١٥ - غ و اص: - عميقه.
- ١٦ - ش و مع: + حلاً.
- ١٧ - بیان دواني.
- ١٨ - بيان دواني.
- ١٩ - التفتازاني سعد الدين، شرح المقاصد، (عالم الكتب، بيروت، بی تا)، ج ٤، ص ٢٨٦ و ٢٨٧.
- ٢٠ - مراد کاتبی قزوینی است. در باب شرح الكشف در ذیل رسالهٔ دشتکی توضیح آورده‌ایم (ص ٧٧).
- ٢١ - مراد شمس الدين محمد سمرقندی است، شرح القسطاس، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، شمارهٔ ١٣٠٥٣، ص ١٣٤.
- ٢٢ - مراد خواجه نصیرالدين طوسی است.
- ٢٣ - دشتکی سخن این کمرته را از مکاتبات وی با کاتبی نقل کرده است. در کتاب الجدید فی الحکمة ابن کمونه (بغداد، ١٤٠٣ ق، ص ٢٠٥ و ٢٠٦) دیدگاه وی آمده است.
- ٢٤ - دشت: - اجلة \* این قید در بیان دواني آمده است و به تبع وی مؤلف آورده است.
- ٢٥ - دشت: - اص: - علی.
- ٢٦ - مراد دواني است.

لو كان خبراً. و ليس كذلك. إذ ليس في «الكلامى»<sup>٢٦</sup> إشارة إلى فرد هذا المفهوم. ولم يجعل آلة لملاحظة افراده<sup>٢٧</sup> كما لا يمكن أن يقول هذا الكلام و أراد الإشارة إلى نفس هذا الكلام. و اعترض [الدشتكى] عليه: «أما أولاً فلأن كون الكلام خبراً لا ينوقف على أن يكون في موضوعه إشارة إلى الفرد بل قد يكون موضوعه مما لا فرد له أصلاً كقولك اللاشىء<sup>٢٧</sup> كاتب<sup>٢٧</sup>. و قد يكون له فرد و لم يكن إليه إشارة، كالقضايا الطبيعية التى تكون لموضوعاتها افراد. و أما ثانياً فلأن معنى جعل العنوان آلة لملاحظة افراده أن يحكم على العنوان نفسه حكماً يتعدى إلى فرده بواسطة انطباقه عليه بحسب نفس الامر، حتى يكون المدرك بالذات هو العنوان فقط كما حَقَّق في موضعه؛ لأنَّ يلاحظ<sup>٢٨</sup> خصوصية الفرد من<sup>٢٩</sup> العنوان<sup>٣٠</sup> حتى قيل إنَّه لا يقدر على ذلك. و أما ثالثاً، فلأننا نعلم بالضرورة أننا نقدر على أن نخبر عن أى لفظ شئنا بأنه كاذب - سواء كان مهملأ أو مستعملاً، كان لمعناه فرداً أو لم يكن. و استثناء كلام القائل في ذلك الحكم من سائر الالفاظ تحكّم ظاهر. و ما ذكر في بيانه غير<sup>٣١</sup> مسموع<sup>٣٢</sup>.

### [جواب الداونى على نقد الدشتكى]

اقول<sup>٣٣</sup>: هذا الجواب الذى نقله عن بعض اجلة زمانه لم يصدر عن غير هذا القائل بل هو من مختلفاته. فإننا قد تلاقينا فى محفل و قررتُ الجواب على الوجه الذى سيجىء و بالغت فى تجريده بحيث اطلع عليه من يستحق أن يخاطب من الحاضرين. فلما رجع إلى بيته كتب هذا الجواب والايراد<sup>٣٤</sup> و ارسل إلى. فكتبتُ فى جوابه: أقول قد قرر الجواب<sup>٣٥</sup> على الوجه الذى اراده ثم اورد عليه ما لايرد على ذلك الجواب أصلاً. و تقريره<sup>٣٦</sup> على وجهه أن حقيقة الخبر هو الحكاية عن النسبة الواقعية إما على الوجه المطابق و حينئذ يكون صادقاً و إما على الوجه المخالف و حينئذ يكون كاذباً. فحيث ينتفى الحكاية عن النسبة الواقعية لا يتحقق الخبر. و قول القائل «كلامى اليوم كاذب» إذا لم يتكلم بغيره لا يكون النسبة الذهنية التى هى مدلوله حكاية عن نسبة واقعية. و لم يشربها إلى خارج<sup>٣٧</sup> بالمطابقة، فلا يكون خبراً حقيقةً. ألأ ترى أن قائل<sup>٣٨</sup> لو قال «كلامى هذا صادق» مشيراً الى نفس ذلك الكلام، لم يكن خبراً، بل ربما نسبه العقلاء إلى ماتكرهه<sup>٣٩</sup>.

هذا تقرير كلام<sup>٤٠</sup> المجيب<sup>٤١</sup> و أين هذا مما ذكره [المعترض]؟ إنَّ حاصل هذا التقرير منع كون هذا الكلام على هذا الوجه خبراً لانتفاء كونه حكاية عن النسبة الخارجية لا لأنه ليس فى «كلامى» إشارة إلى فرد؛ كما تخيله [المعترض].

### [نقد آخر من الدشتكى]

و اعترض عليه بأننا «لا نسلم أن حقيقة الخبر هو حكاية عن النسبة الخارجية. إذ قد عرفت أن ليس بين طرفى العملية الموجبة الصادقة نسبة فى نفس الأمر لاتحادهما هناك. و لم نسلم أن حقيقة الخبر هو الحكاية عن<sup>٤٢</sup> النسبة الخارجية فلا خفاء فى أن لهذا الخبر طرفين احد هما قوله «كلامى» و الثانى «كاذب». فلم لا يجوز أن يحكى عن النسبة بينهما<sup>٤٣</sup>». انتهى<sup>٤٤</sup>

٢٦ - دش: كلامه.

٢٧ - دش: + إذ لا فرد له سوى كلامى كاذب و لا يمكن أن يجعل القائل قوله كلامى إشارة اليه و آلة لملاحظة.

٢٨ - دش: يلحظ.

٢٧ - دش: كذا.

٢٩ - دش: حين ملاحظة.

٣٠ - دش: + حتى يكون هناك مدركان بالذات. فلا يحتاج الحاكم إلى أن يلحظ خصوصية الفرد من العنوان.

٣٢ - پایان گزارش و نقد دشتكى از دیدگاه دوانى.

٣١ - اص: - غير.

٣٣ - ش، دا، غ و اص: - الايراد.

٣٣ - بيان دوانى.

٣٤ - اص: تحقيقه.

٣٥ - ش: - و ارسل إلى ... الجواب.

٣٨ - مج: قائلأ.

٣٧ - ش و غ: الخارج.

٤٠ - مج: - كلام.

٣٩ - دا: يكره.

٤١ - مراد از مجيب؛ دوانى است كه در مقام پاسخ به معماى جذر اصم است.

٤٢ - غ، اص و دا: + نفس.

٤٣ - ملاحظة انتقادى دشتكى بر تقرير دوانى تتمه اى دارد كه دوانى آن را نقل کرده است اما مؤلف آن را گزارش نمى كند.

٤٤ - پایان گزارش مؤلف از حاشیه جدید دوانى.

## [جواب الدواني]

ثم أجاب [المحقق] عن الاعتراض الاول بما فيه تطويل. ولما كان سقوط الاعتراض ظاهراً لا حاجة إلى نقل الجواب. و عن الاعتراض الثاني بقوله:

إنما قلنا بانتفاء الحكاية عن الامر<sup>٤٥</sup> الواقعي في هذه القضية لأن النسبة التي مضمونها ليس لها مطابق، بل يدور على نفسها - إما بلاواسطة كما في المثال الاول أو بواسطة كما في صورة اليوم والغد<sup>٤٦</sup> - فرجع محصلها إلى كون الحكاية عين المحكى عنه، فصار نظيراً لتصوير المصور صوراً على أنها صورة نفسها، وهو أمر خالٍ عن التحصيل؛ كما في قولك «هذا الكلام صادق أو كاذب» مشيراً بلفظة «هذا» إلى نفس هذا الكلام. فإنه ليس حكاية عن نسبة واقعية أصلاً، كما يشهد به الفطرة السليمة<sup>٤٧</sup>.

ثم قال [المحقق] بعد كلامٍ لاجتياز الحاجة إلى نقله: ولنرد الجواب توضيحاً وتنقيحاً فنقول: مرجع احتمال الخبر الصدق والكذب إلى امكان اجتماع النسبة المعلومة بحسب تحققها في الذهن مع تحقق تلك النسبة في الواقع وعدم تحققها؛ كما تقرر في موضعه. فالاحتمال العقلي مستند إلى امكان ذلك الاجتماع بحسب الذات وذلك الامكان إنما يتصور حيث يكون للنسبة<sup>٤٨</sup> المعلومة واقع يصلح أن تكون تلك النسبة حكاية عنه. إذ حينئذ تلك الحكاية إما مطابقة له فيكون صادقاً أو غير مطابقة له فيكون كاذباً.

فلو لم ينته الحكاية إلى امر واقع بل يكون حكاية عن نفسه - إما بلاواسطة كما في المثال الاول أو بواسطة كما في المثال الثاني أو وسائط كما إذا قال «كلامي في الساعة الآتية صادق» فقال في الساعة الآتية «كلامي في الساعة التالية لهذه الساعة صادق». ثم قال في الساعة الثالثة «كلامي في الساعة الاولى كاذب» - لا يمكن بحسب الذات اجتماع تحقق تلك النسبة مع انتفائها. ضرورة استحالة اجتماع تحقق الشيء مع انتفائه. فلا يتصور احتمال الصدق والكذب لانتفاء مرجع ذلك الاحتمال<sup>٤٩</sup>.

فإن قلت: إذا قلنا «هذا الكلام مؤلف» و «هذا الكلام غير مؤلف» مشيراً إلى نفس هذا الكلام فلا شك أنهما خبران يصدق الأول ويكذب الثاني، مع أن كلاً منهما حكمٌ على نفس<sup>٥٠</sup> المجموع. فما الفرق بين المبحث وبينهما؟ قلت: الفرق بين لأن بين موضوعهما ومحمولهما نسبة واقعية يمكن اجتماع النسبة المعلومة بحسب وجودها في الذهن مع تحقق النسبة الواقعية وانتفائها، كما في سائر<sup>٥١</sup> القضايا بخلاف ما نحن فيه. إذ ليس هناك نسبة واقعية يصلح أن يكون النسبة التي هي مضمون هذا الكلام حكاية عنها. فلا يتحقق حقيقة الخبر فيه؛ وإن كان صورته صورة الخبر، كما في الفاظ العقود مثل «بعثت» و «اشتريت».

والسر في ذلك أن الصدق والكذب إنما يتحققان في النسب<sup>٥٢</sup> التي هي حكاية عن الواقع والنسبة التي اعتبرها القائل<sup>٥٣</sup> بين كلامه وبين الكذب هاهنا ليس كذلك. فإن هذا الكلام الذي وقع فيه الكاذب محمولاً بحسب الصورة ليس حكاية عن نسبة حاصلة في نفس الامر بين موضوعه ومحموله حتى يتصور فيه<sup>٥٤</sup> المطابقة وعدمها بمعنى عدم الملكة ولك أن تستوضح<sup>٥٥</sup> ذلك من المثال المذكور - اعني قولك «هذا الكلام صادق أو كاذب» مشيراً بلفظ «هذا الكلام» إلى نفس هذا الكلام<sup>٥٦</sup> - فإنه لا يتصور فيه صدقٌ ولا كذبٌ. إذ لا يتصور للنسبة التي فيه واقع يقاس<sup>٥٧</sup> تلك النسبة اليه بالمطابقة<sup>٥٨</sup> وعدمها<sup>٥٩</sup>، بل ليس<sup>٦٠</sup> لتلك النسبة تحقق مع قطع النظر عما يوجد [اللافظ<sup>٦٠</sup>] كما هو شأن الانشائيات وقد عرفت سقوط المناقشة في تحقق النسبة في الواقع.

٤٦ - اص: - الغد، مرج: الغدوالأمس.

٤٨ - اص: النسبة.

٥٠ - غ: نفسها.

٥٢ - مرج: النسبة.

٥٤ - مرج: فيها.

٥٦ - ش: - الكلام.

٥٨ - غ: المطابقة.

٦٠ - مرج: - ليس.

٤٥ - دا: الامور.

٤٧ - ش: - كما يشهد به الفطرة السليمة.

٤٩ - دا: هذا.

٥١ - غ: الجهات.

٥٣ - مرج: - القائل.

٥٥ - غ: تنوضح.

٥٧ - غ: + من، ش: ليقاس.

٥٩ - مرج: - بمعنى عدم الملكة ... عدمها.

٦٠ - همة نسخ: اللفظ.



و من هاهنا<sup>۶۱</sup> يعلم اندفاع النقض بقولك «كل قضية يحتمل الصدق والكذب» فإنّ نفسها داخل في هذا الحكم مع اتحاد الحكاية و المحكى. و ذلك<sup>۶۲</sup> لأنّ بين الموضوع و المحمول في هذه الصورة مع قطع النظر عن النسبة المعقولة لك من حيث<sup>۶۳</sup> أنّها<sup>۶۴</sup> في ذهنك. فإنّ هذه القضية إذا لاحظها غيرك يتحقق بين موضوعها و محمولها نسبة واقعية بخلاف ما نحن فيه. فإنّه لاتنتهي الحكاية فيه إلى أمر واقع<sup>۶۵</sup>. و لما لم يكن في نفسه حكاية عن امر واقع مع قطع النظر عمّا في ذهن القائل، لم يكن صادقاً و لا كاذباً - سواء سمي<sup>۶۶</sup> هذا الكلام خبيراً أو انشاءً.

من هذا التفصيل يعلم أنّ لخصوصية<sup>۶۷</sup> المحمول دخلاً<sup>۶۸</sup> في كونها لاصداقاً و لا كاذباً. إذ لو كان بدله شيء آخر - كما في المثالين المذكورين و غيرهما - لم يكن كذلك، كما علمت. فظهر سقوط قوله «لهذا الخبر طرفان فإنّ احد هما «كلامى» و الاخر «كاذب» فلم لايجوز أن يحكى عن النسبة بينهما؟» فإنّ ذلك بمنزلة أن يقال: لقولك «بعثت» و «اشتريت» طرفان احد هما الفعل و الثانى المتكلم، فلم لايجوز أن يحكى عن النسبة بينهما؟ و الفرق<sup>۶۹</sup> بين الصورتين أنه يمكن في الفاظ العقود ارادة معانيها الاصلية الخبرية و لايمكن في المبحث. إذ لايتصور هناك نسبة واقعية، بل ليس فيه إلا النسبة التى يوجدتها الالفاظ<sup>۷۰</sup> أو العاقل في ذهنه أو ذهن المخاطب، كما هو شأن الانشاءآت على ماحقق في موضعه. إذا ايقت<sup>۷۱</sup> ذلك علمت أنّه أقوى الاجوبة ولكن يحتاج في تعقله إلى لطف قريحة.

فإنّ قلت: قد أجاب العلامة الطوسى<sup>۷۲</sup> في نقدالمحصل<sup>۷۳</sup> بأنه خبر و ليس بصادق و لا كاذب. و قد نقل ابن المطهر الحلى عن بعض المحققين مثل ذلك كما مرّ آنفاً<sup>۷۴</sup>. فما وجه ذلك؟ قلت: يحتمل أن يكون بناء كلامهم على ما اصطلاح عليه بعض اهل العربية من أن المعبر في الخبر كونه بحسب الوضع دالاً على المعنى الخبرى حتى لو استعمل في المعنى الانشائى لم يضر باطلاق الخبر عليه نحو «كتب عليكم الصيام إذا استعمل بمعنى «صوموا»<sup>۷۵</sup> و كذا صيغ العقود. و يحتمل أن يكون مبناه<sup>۷۶</sup> على أنّ المعبر في القضية احتمال الصدق و الكذب مع قطع النظر عن خصوصيات الاطراف و الامور الخارجية. و الكلام المذكور يصدق عليه أنّه يحتمل الصدق و الكذب إذا قطع النظر عن خصوصية طرفيها<sup>۷۷</sup> و اعتبر ان الحكم باتحاد شيء مع شيء. و الثانى أقرب إلى قواعد المنطق و على الوجهين يؤوّل إلى ما ذكرته من الجواب.

فنبين أنّ ماله نظام من تلك الأجوبة يدور حول ما حققناه من الجواب و إنّ لم ينطبق عباراتهم على تمام المقصود لدقة المعنى و عدم وفاء العبارة بأدائه. و ذلك لأنّ عدم اتصافه بالصدق<sup>۷۸</sup> و الكذب و إنّ تمسك به بعض المحققين لكن لم يبيّنوا منشأؤه، كما نقل عن ابن كمونه و ما نقله ابن المطهر الحلى من أن الصدق و الكذب إنما يوجدان في كل خبر غير المخبر عنه و أمّا إذا اتحد<sup>۷۹</sup> لم يتصور المطابقة و عدمها بمعنى الملكة بل بمعنى السلب يكذب<sup>۸۰</sup> بظاهره<sup>۸۱</sup> ما ذكرناه<sup>۸۲</sup> من قولك «هذا الكلام مؤلف» اشارة إلى نفس هذا الكلام - سواء أراد بالمخبر عنه الموضوع أو النسبة التى تلك<sup>۸۳</sup> النسبة<sup>۸۴</sup> المعقولة حكاية عنها - إذ على الوجهين لا تغاير بين الخبر و المخبر عنه و هو مع ذلك متصف بالصدق. و لعل مراد القائل ما ذكرناه<sup>۸۵</sup>. انتهى كلامه<sup>۸۶</sup>.

۶۲ - م ج: - وذلك.

۶۴ - غ، اص: + نسبة واقعية.

۶۶ - غ و دا: يسمى.

۶۸ - غ: داخلاً.

۶۹ - دا: - بين الصورتين أنه يمكن في الفاظ العقود ارادة معانيها الاصلية الخبرية و لايمكن في المبحث. إذ لايتصور.

۷۱ - ش: بانث.

۷۰ - مع، اص: اللاحظ.

۷۲ - دا: غ و اص: بعض المحققين.

۷۳ - ظاهراً بيان ياد شده در نقد المحصل نيست بلکه خواجه آن را در تعديل المعيار في نقد تنزيل الافكار ابهرى آورده است (منطق و مباحث الفاظ، به اهتمام مهدي محقق، ۱۳۵۳، تهران، ص ۲۳۷).

۷۴ - اص: - كما مرّ آنفاً، مع: - آنفاً.

۷۶ - دا: معناه.

۷۵ - دا، اص: - إذا استعمل بمعنى صوموا.

۷۸ - دا، غ و اص: عدم الصدق.

۷۷ - دا، غ، مع و اص: اطرافه.

۸۰ - ش: - يكذب.

۷۹ - ش: اتحد.

۸۲ - ش، غ، دا و اص: ما ذكرنا.

۸۱ - ش: فظاهراً، غ: بظاهر.

۸۴ - مع، غ، دا و اص: - النسبة.

۸۳ - مع: هي.

۸۶ - پایان گزارش مؤلف از حاشیة جدید دوانى.

۸۵ - غ: ذكره، ش: ذكرنا.

## [نقد المؤلف على جواب الدواني]

و فيه بحث، أما أولاً فلأن احتمال الخبر للصدق والكذب ليس مرجعه إلّا إلى أنّ في الخبر حكّم المُخبر بأنّ هذا الشيء ثابت لذلك الشيء - أو ما هو بمنزلة - كالجمل الفعلية. وذلك الشيء لا يخلو إما أن يتبث له هذا الشيء في الواقع أو لا، إذ لا واسطة بينهما. فإن كان الأول كان صادقاً وإن كان الثاني كان كاذباً. وليس كونه حكاية عن الواقع أيضاً إلّا عبارة عن<sup>٨٧</sup> هذا المعنى. وهذا بخلاف الانشاء، إذ لم يحكم فيه بالثبوت والانتفاء بل بنحو آخر. فلم يتصور فيه الحكاية بالمعنى الذي ذكرنا والمطابقة وعدمها كما لا يخفى.

و إذ تقرر هذا فنقول: لما اعترف المحقق بأن كلامي يمكن أن يكون إشارة إلى نفس هذا الكلام. ولا شك أنّ المُخبر أثبت له الكذب. فإمّا أن يكون الكذب ثابتاً له أولاً. إذ لا مخرج عنهما. فيتصور فيه المطابقة وعدمها وبصح كونه حكاية عن الواقع فيكون إما صادقاً أو كاذباً البتة. فلا يستقيم حكمه بانتفاء الحكاية فيه عن الأمر الواقعي وعدم تصور مطابقتها وعدم مطابقتها<sup>٨٨</sup> له. والتنظير الذي ذكره من تصوير المصور<sup>٨٩</sup> مما<sup>٩٠</sup> لا صورة له، إذ ليس<sup>٩١</sup> نظير لما نحن فيه؛ كما لا يخفى. وكذا التمثيل بـ «هذا الكلام صادق أو كاذب» مشيراً إلى نفس هذا الكلام لأنّه أصل المبحث وعين المتنازع<sup>٩٢</sup> فيه.

و أمّا ثانياً فلأنّ ما ذكره<sup>٩٣</sup> من أنّ مرجع احتمال الصدق والكذب إلى امكان اجماع النسبة المعلومة بحسب تحققها في الذهن مع تحقق تلك النسبة في الواقع وعدم تحققها. وها هنا ليس كذلك ضرورة اجتماع تحقق الشيء مع انتفائه ليس بمستقيم. إذ ليس معنى تحقق النسبة في الواقع وعدم تحققها<sup>٩٤</sup> إلّا أن يكون الموضوع الذي اخبر عنه متصفاً بالمحمول الذي اعتبره أو لا يكون. وظاهراً أنه إذالم يكن المخبر عنه في هذا الكلام - الذي نفس هذا الكلام - متصفاً بالمحمول - الذي هو الكذب مثلاً - لا يلزم انتفاء تلك النسبة عن الذهن بل تلك النسبة<sup>٩٥</sup> المعلومة - أي الحكم بكذب هذا الكلام متحققة في الذهن - سواء كان هذا الكلام متصفاً بالكذب أولاً. وهو ظاهر.

و أمّا ثالثاً فلأنّ<sup>٩٦</sup> قوله ومن هاهنا<sup>٩٧</sup> يعلم اندفاع النقض بقولك<sup>٩٨</sup> «كل قضية يتحمل الصدق والكذب» إلى قوله «و من هذا التفصيل» منظور فيه. لأنّه منافٍ لما حققه من أنّه إذا لم ينته الحكاية إلى واقع لم يحتمل الكلام الصدق والكذب إذ ظاهر في أنّ في هذه الصورة أيضاً لم ينته الحكاية إلى واقع كما فيما نحن فيه سواء بسواء. إلّا أن يريد احتمال الصدق والكذب مع قطع النظر عن خصوصية الموضوع والمحمول. وما ذكره من أنّه إذا لاحظها غيرك يتحقق بين موضوعها ومحمولها نسبة واقعية حاز فيما نحن فيه أيضاً من دون تفرقة، كما لا يخفى.

و أمّا رابعاً فلأنّه ظاهر أنّ المتكلم بالكلام المفروض قصده الإخبار كما في سائر الأخبار<sup>١٠٠</sup> فالقول بأنّه انشاء لاخبر ممّا لاوجه له.

## [جواب المؤلف]

فالصواب في الجواب أن يختار أن كلام المفروض خبر لكنّه ليس بصادق ولا كاذب. إذ الصدق والكذب في الخبر باعتبار كونه حكاية عن واقع حتّى<sup>١٠١</sup> يتصف بهما بالمقايسة إليه باعتبار مطابقتها له وعدمها. فإذا كان الخبر حكاية عن الحكاية كان صدقه وكذبه باعتبار المقايسة إلى ما هو المحكى عنه في الحكاية الثانية. وهكذا فلو فرض أنّ الحكاية لم ينته إلى محكى عنه<sup>١٠٢</sup>، لم يكن صدق ولا كذب البتة، كما إذا فرض أن زيدا أخبر بأن كلام عمرو صادق وكلام عمرو هو أن كلام

٨٨ - اص: و غ - و عدم مطابقتها.

٩٠ - اص: في.

٩٢ - اص: المنازع.

٩٣ - دا: - التمثيل بـ «هذا الكلام صادق أو كاذب» مشيراً إلى نفس هذا الكلام لأنّه أصل المبحث وعين المتنازع فيه و أمّا ثانياً فلأنّ ما ذكره.

٩٤ - اص: - و ها هنا ليس كذلك ضرورة اجتماع تحقق الشيء مع انتفائه ليس بمستقيم. إذ ليس معنى تحقق النسبة في الواقع وعدم تحققها.

٩٦ - دا: فكأن.

٩٥ - اص: - النسبة.

٩٨ - اص: - بقولك.

٩٧ - اص: - هاهنا.

١٠٠ - غ و دا: - كما في سائر الاخبار.

٩٩ - اص: بكل.

١٠٢ - اص: + لم يكن حكاية.

١٠١ - اص و دا: - حتّى.



بكر صادق و كلام بكر هو أن كلام خالد صادق و هكذا إلى غير النهاية، ففي هذه الصورة لاصدق و لا كذب أصلاً. إذ لم ينته الحكاية إلى واقع لا يكون حكاية عن شيء. و هذا ظاهر بالرجوع إلى الوجدان<sup>١٠٣</sup>. و كذا الحال لودار الامر لأن حكمه أيضاً حكم ما لو ذهب إلى غير النهاية، كما لا يخفى.

و الحاصل أن الخبر إذا انتهت حكايته إلى ما لا ينظر فيه كونه حكاية فيكون صادقاً أو كاذباً باعتبار مطابقته له<sup>١٠٤</sup> أو عدمها<sup>١٠٥</sup>. و إذا لم ينته إلى شيء فلا يكون صادقاً و لا كاذباً. و يكون حكمه حكم الانشاء. و لو لا بعض ما ذكره المحقق مما أشرنا إليه لأمكن تطبيق كلامه على ذلك.

### [اشكال و جواب]

فإن قلت: بهذا أيضاً لم ينحسم مادة الشبهة<sup>١٠٦</sup> إذ الإيراد الاول - الذي اورده على المحقق - باق بحاله لأننا نقول: في الصورة التي يذهب الاخبار إلى غير النهاية مثلاً كان أخبر زيد «أن كلام عمرو كاذب» و كلام عمرو<sup>١٠٧</sup> هو «أن كلام بكر كاذب» و كلام بكر<sup>١٠٨</sup> هو «أن كلام خالد كاذب» و هكذا، أن زيداً قد اثبت الكذب لكلام عمرو و كلام عمرو لا يخلو في الواقع أمّا أن يكون متصفاً بالكذب أولاً، لاستحالة ارتفاع النقيضين. فإن كان كاذباً يلزم اجتماع النقيضين لأنك قررت أنه ليس بصادق و لا كاذب. و أيضاً يلزم حينئذ أن يكون كلام زيد صادقاً لأنه خبر بكذب كلام عمرو<sup>١٠٩</sup> و هو كاذب فيكون صادقاً و قد فرضته ليس بصادق و لا كاذب.

و إن لم يكن كاذباً بناءً على ما قررت من أنه ليس بصادق و لا كاذب فيكون كلام زيد كاذباً لأنه أخبر عن كلام عمرو بالكذب و هو ليس بكاذب مع أنه ليس بصادق و لا كاذب<sup>١١٠</sup> على ما قررت.

و كذا نقول<sup>١١١</sup>: إن كلام بكر ليس بصادق و لا كاذب على ما هو المفروض. فحكم عمرو عليه بأنه كاذب، كاذب. فيلزم أن يكون حكم زيد على كلام عمرو بأنه كاذب، صادقاً. فيلزم أن يكون كلام زيد صادقاً و كاذباً و غير صادق و كاذب. و هكذا سائر الأخبار.

و قس عليه الحال في الصورة الدور مثل أن يخبر زيد بأن كلام عمرو كاذب، و يخبر عمرو بأن كلام زيد صادق. فنقول: كلام عمرو لمالم يكن صادقاً و لا كاذباً، كان<sup>١١٢</sup> خبر زيد عنه بالكذب كاذباً. فيكون كلام زيد كاذباً و غير صادق و كاذب على ما قررت. و أيضاً كلام زيد لمالم يكن صادقاً و لا كاذباً، كما هو المفروض، كان خبر عمرو عنه بالصدق كاذباً. و إذا كان خبر عمرو كاذباً يلزم أن يكون خبر زيد عنه بالكذب صادقاً. فكلام زيد يلزم أن يكون صادقاً و كاذباً و غير صادق و لا كاذب و هكذا كلام و عمرو فيما ذكرته من الجواب ازدادت الشبهة قوة.

قلت قائلاً «لا حول و لا قوة إلا بالله»، متمسكاً بعون الله و عصمته<sup>١١٣</sup>: إن لكل كلام من هذه الكلمات - متسلسلها و دائرها - اعتبارات ثلثة. أما المتسلسلة فكلام زيد المفروض، مثلاً، له [١] اعتبار أنه مبدء لتلك السلسلة المفروضة داخل فيها. و بهذا الاعتبار ليس بصادق و لا كاذب، لما عرفت أن حكايته لا ينتهي إلى واقع. [٢] و اعتبار أنه خارج عنها ليس مبدء لها<sup>١١٤</sup> بل مبدءها الكلام الذي هو بعده - أي كلام عمرو المفروض - و بهذا الاعتبار كاذب لأن كلام عمرو باعتبار أنه جعل مبدء لتلك السلسلة<sup>١١٥</sup> ليس بصادق و لا كاذب. و قد أخبر عنه بأنه كاذب، فيكون كاذباً. [٣] و اعتبار أنه ليس مبدء لتلك السلسلة، لاهو و لا الكلام الذي بعده، أي كلام عمرو، بل إنما المبدء له الكلام الذي بعد كلام عمرو - أي كلام بكر - و بهذا الاعتبار صادق لأن كلام عمرو حينئذ كاذب لأنه أخبر عن كلام بكر<sup>١١٦</sup> بأنه كاذب. و الحال أنه ليس بصادق و لا كاذب، لأنه اعتبر مبدء للسلسلة.

١٠٤ - دا و اص: - له.

١٠٦ - غ: + الأخرى.

١٠٨ - غ و اص: - و كلام بكر.

١١٠ - اص: بكاذب و لا صادق.

١١٢ - غ: - كان.

١١٤ - دا: لها مبدء.

١١٦ - دا: - بكر.

١٠٣ - غ: + الحاكم.

١٠٥ - غ: وعدمها.

١٠٧ - دا: - و كلام عمرو.

١٠٩ - اص: - عمرو.

١١١ - دا: - نقول.

١١٣ - غ: قوته.

١١٥ - دا: - لتلك السلسلة.

فكان كاذباً. و كلام زيد أخبر عنه بالكذب فكان صادقاً. و هكذا الحال فى سائر الأخبار.

و أمّا الدائرة فالاعتبارات الثلاثة فى كلام زيد مثلاً، احدها أنه حكاية لا ينتهى إلى واقع بل إلى نفسه و بهذا الاعتبار ليس بصادق و لا كاذب. و ثانيها أنه حكاية عن شيء هو الحكاية لا ينتهى إلى واقع بل إلى نفسه - و هو كلام عمرو - و بهذا الاعتبار كاذب لأن ما يحكى عنه بهذا الاعتبار ليس بصادق و لا كاذب، لما علمت؛ و هو قد حكى عنه بالكذب، فيكون كاذباً. و ثالثها أنه حكاية عن شيء هو حكاية لا ينتهى إلى واقع. و بهذا الاعتبار صادق لأن ما يحكى عنه حينئذ هو كاذب لأنه يحكى عن شيء ليس هو بصادق و لا كاذب بالصدق، فيكون كاذباً. و هو قد حكى عنه بالكذب، فكان صادقاً. و قس عليه الحال فى كلام عمرو.

### [اشكال اخرو جوابه]

فإن قلت: اذا تشبثت باختلاف الاعتبارات و التزمت اجتماع الصدق و الكذب و عدتها باعتبارها،<sup>١١٧</sup> فيكفى أن يلتزم أن الكلام المفروض صادق و كاذب باعتبارين. و لاجابة إلى التزام<sup>١١٨</sup> أنه ليس بصادق و لا كاذب أيضاً باعتبار آخر. مع أن فى التزامه كمال الصعوبة مع القول و الاعتراف بأنه خير.

قلت: ما لم يلتزم ذلك و لم يعتبر هذا الاعتبار لم يتحصل الاعتبار ان الاخران أصلاً و لم يرجعا إلى طائل. و حديث صعوبة الالتزام المذكور مع الاعتراف بخبريته ليس بمسموع بل بعد ملاحظة الوجه الذى اعتبرنا لا يشتبه على من له وجدان أن الامر كما ذكرنا، كما يظهر عند التأمل و الرجوع إلى الانصاف. فتأمل.

### [جوابى خفى]

ثم أن العلامة الخفى<sup>١١٩</sup> أجاب عن الشبهة بوجهين<sup>١٢٠</sup>: احدهما<sup>١٢١</sup> «أن الحكم فى القضية المذكورة<sup>١٢٢</sup> إنما هو على نفسها باعتبار أنها يُخبر عنها. فمحصلة: أن هذه القضية كاذبة باعتبار أنها فرد لموضوعها. و كذب هذا المحصل انما يكون بسلب الكذب عن هذه القضية باعتبار أنها فرد لموضوعها.<sup>١٢٣</sup> على أن هذا القيد، يعنى اعتبار أنها فرد لموضوعها، قيد للمسلوب - يعنى الكذب - لا قيد للسلب. فلا يلزم من كذب هذه القضية سلب الكذب عنها. فلا يلزم اجتماع النقيضين».

قال: «فخلاصة هذا الجواب أن هذه القضية باعتبار أنها خير عن نفسها كاذبة، لا باعتبار أنها مخبر عنها. لأنه قد حكم فيها أنها<sup>١٢٤</sup> باعتبار انها مخبر عنها كاذبة، و هى بهذا الاعتبار لا يكون صادقاً و لا كاذباً. لأنه<sup>١٢٥</sup> ليس من شأنها الصدق و الكذب بهذا الاعتبار و إنما<sup>١٢٦</sup> كذبها باعتبار أنها خير. و هذا الكذب يستلزم أن يكون ثبوت الكذب لها باعتبار أنها فرد لموضوعها منتفياً<sup>١٢٧</sup> و لا يلزم من ذلك الانتفاء الانتفاء الكذب عنها، بل الكذب ثابت لها باعتبار<sup>١٢٨</sup> أنها خير متضمن الإخبار عن نفسه لا اعتبار انها مخبر عنها».

و ثانيهما: «أن معنى الكذب ان لا يكون الكلام مطابقاً لما فى نفس الامر، أى مع قطع النظر عن حكم العقل و يكون من شأنه تلك المطابقة. فمحصل قول القائل «كل كلامى فى هذه الساعة كاذب» أن هذا الكلام غير مطابق لما فى نفس الامر<sup>١٢٩</sup> مع قطع النظر عن الحكم عليه بأنه كاذب، و من شأنه المطابقة».

١١٧ - اص: باعتبار.

١١٨ - غ: + منه.

١١٩ - در خصوص علامه خفى به مقدمه مصحح مراجع كيد.

١٢٠ - خفى شمس الدين محمد، عبرة الفضلاء فى حل شبهة جذر الأسم، تصحيح احد فرامرز قراملكى، خردنامه، ش ٤ تيرماه ١٣٧٤، ص ٨٦-٨٩. از اين بعد «عب» مى ناميم.

١٢١ - خفى سه راه حل دارد كه مؤلف تنها راه حل دوم و سوم وى را آورده است.

١٢٢ - اص: - المذكوره.

١٢٣ - اص: - و كذب هذا ... لموضوعها.

١٢٤ - عب: - أنها.

١٢٥ - غ و اص: لأنها.

١٢٦ - دا: إن.

١٢٧ - عب: منتفياً.

١٢٨ - اص: - فرد لموضوعها ... باعتبار.

١٢٩ - عب: + يعنى.

قال: «إذ انعدام ١٣٠ هذا، أُخبرت أنّ هذه القضية كاذب و ثبوت الكذب لها إنّما هو باعتبار حكم العقل عليها بالكذب. و هذا الثبوت إنّما يكون بسلب ثبوت الكذب لاعتبار حكم العقل. على أن يكون قولنا «لاعتبار حكم العقل» قيدياً ١٣١ للثبوت الذي هو المسلوب لاقيدياً للسلب. و ظاهر أنّ ثبوت الكذب لهذه القضية باعتبار حكم العقل لاينافي كون ثبوت الكذب الذي لا يكون باعتبار حكم العقل مسلوباً عنها.

فخلاصة هذا الجواب أنه قد حكم في هذه القضية بأنّ الكذب ثابت لها لا ١٣٢ باعتبار حكم العقل. و هذا الحكم يكون ١٣٣ كاذباً (بأن يكون ثبوت) ١٣٤ الكذب لها ١٣٥ باعتبار العقل مسلوباً عنها باعتبار سلب هذا المجموع، اعني مجموع ثبوت الكذب و كونه ليس باعتبار حكم العقل.

(و هذا الحكم يكون كاذباً بأن يكون ثبوت) ١٣٦ الكذب لها ليس باعتبار حكم العقل لالسلب الكذب عنها» ١٣٧

### [نقد جوابي الخفري]

و ضعف الجوابين ظاهرٌ. أما الاول فلأن بناء ١٣٨ الشبهة على أن القائل إذا قال «خبري في هذه الساعة كاذب» و لم يتكلم بغيره، يكون هذا ١٣٩ الكلام منه ١٤٠ خبراً. و هو لم ينكر خبريته بل ردّ على المحقق حيث أنكرها. و حينئذ يعقل ١٤١ إذا كان هذا الكلام خبراً فيكون فرداً لموضوعه فيسرى الحكم البتة، فهو إما صادق أو كاذب إلى آخر الشبهة. فظهر أنه باعتبار أنه فرد لموضوعه لا بد أن يكون صادقاً أو كاذباً لأنّه باعتبار الخبرية فرد ١٤٢ والخبر لا بد أن يكون أحدهما. و كونه مخبراً عنه ايضاً لاينافيه. ١٤٣ فبطل ما ذكره من أنه باعتبار انه فرد لموضوعه ليس من شأنه الصدق و الكذب و ايضاً إذا اعترف بأنّ هذا الكلام باعتبار أنه خبر كاذب. فيلزم أن يكون هذا الكلام صادقاً البتة لأنّ فرد موضوعه المنحصر هو ١٤٤ فيه متصف بمحموله ١٤٥، فيكون صادقاً بلاربية.

وأمّا الثاني فلأنّه إذا فرض أنّ ١٤٦ الحكم في هذا الكلام بأنّ نفسه كاذب لا باعتبار حكم العقل. و كان الكذب لابهذا الاعتبار مسلوباً عنه في الواقع و كان هذا الكلام كاذباً في الواقع لاعتبار حكم العقل البتة. فيلزم أن يكون كاذباً لاعتبار حكم العقل و ليس بكاذب لاعتباره ايضاً. و هو ظاهرٌ. فيجتمع النقيضان ضرورةً.

### [اشكال و جواب]

فان قلت: إذا قررت ١٤٧ الشبهة بعنوان «كلامي في هذه الساعة كاذب» فكيف اجراء ما ذكرته من الجواب فيها؟ فلت: اجراءه ١٤٨ فيها بأنّ يقال هذا الكلام لما كان خبراً عن نفسه غير منته الى واقع، لا يكون صادقاً و لا كاذباً. ثم اذا ١٤٩ اعتبر بهذا الاعتبار و اخذ على هذا ١٥٠ الوجه. و فرض كونه خبراً عنه بهذا الاعتبار كان كاذباً. ثم اذا اعتبر ثالثاً بهذا الاعتبار الثاني و جعل نفسه عنه بهذا الاعتبار ١٥١ كان صادقاً. فتدبرو لا يتوهم ١٥٢ أنه يمكن تطبيق الجواب الاول من العلامة الخفري ١٥٣ على هذا الجواب لأن بينهما بون بعيد ١٥٤، كما يظهر عند التأمل.

تأمل علوم انساني

- ١٣٠ - غ، داواص: إذا تقدّم.
- ١٣٢ - غ: - لا.
- ١٣٤ - اص: كون تصور.
- ١٣٦ - غ، اص و دا: من هذه القضية هو سلب كون.
- ١٣٨ - دا: جواب.
- ١٤٠ - دا: - منه.
- ١٤٢ - غ: - فرد.
- ١٤٤ - اص: - هو.
- ١٤٦ - غ: + الصدق.
- ١٤٨ - غ: ايراده.
- ١٥٠ - دا: بهذا.
- ١٥٢ - اص: يتوهم.
- ١٥٤ - اص: - بوناً بعيداً.
- ١٣١ - عب: فهي.
- ١٣٣ - اص: - يكون.
- ١٣٥ - دا: لا، اص: + لا.
- ١٣٧ - بايان گزارش مؤلف از جواب خفري.
- ١٣٩ - غ: هذه.
- ١٤١ - غ و اص: يقول.
- ١٤٣ - دا: لا ينافي فيه.
- ١٤٥ - اص: لمحموله.
- ١٤٧ - غ: قرر.
- ١٤٩ - اص: إذا.
- ١٥١ - اص: - الثاني و جعل نفسه خبراً عنه بهذا الاعتبار.
- ١٥٣ - اص: - خضر.

## [جواب خفري ]

ثُمَّ إِنَّ بَعْضَ الْعُلَمَاءِ الْمَعَاصِرِينَ بَعْدَ مَا ذَكَرَ فِي بَعْضِ تَصَانِيفِهِ «أَنَّ النِّسْبَةَ - سِوَاهُ كَانَتْ نَاقِصَةً أَوْ تَامَةً، خَيْرِيَّةً أَوْ انْشَائِيَّةً - لَا يَتَصَوَّرُ إِلَّا خَارِجَةً عَنِ طَرَفِيهَا عَنِ مَفْهُومِهَا وَعَمَّا يَقُومُ مَقَامَ مَفْهُومِهَا مِنَ الْإِفْرَادِ الَّتِي يَسْرِي الْحُكْمَ بِهَا» قَالَ: «وَيُمْكِنُ الْجَوَابُ بِهَذَا عَنِ الْمِغَالَطَةِ الْمَشْهُورَةِ الْمَسْمَاةِ بِجَذْرِ الْأَصْمِ. وَ هِيَ <sup>١٥٥</sup> إِنْ قَوْلَ الْقَائِلِ «كَلَامِي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ كَاذِبٌ» إِذَا لَمْ يَقُلْ وَلَمْ يَقْصِدْ <sup>١٥٦</sup> غَيْرَهُ، خَبَرَ اجْتَمَعَ فِيهِ الصِّدْقُ وَالْكَذِبُ لِاسْتِلْزَامِ كُلِّ مِنْهُمَا فِيهِ الْآخِرُ، مَعَ أَنَّ الصِّدْقَ وَالْكَذِبَ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي خَبَرٍ وَاحِدٍ. وَقَدْ يَخْبِرُ فِي جَوَابِهِ فُحُولَ الْعُلَمَاءِ فَبَعْضُهُمْ أَقْرَبُ بِالْجَهْلِ وَمِنْ تَصَدَّقَ لِلْجَوَابِ لَمْ يَأْتِ فِيهِ بِشَيْءٍ يَصْلِحُ لِلنَّقْلِ.

وَحَاصِلُ الْجَوَابِ: أَنَّهُ لَيْسَ مَرْكَبًا ذَانِسْبَةً فَضْلًا عَنِ أَنْ يَكُونَ تَامًا ثُمَّ فَضْلًا عَنِ أَنْ يَكُونَ خَبْرًا <sup>١٥٧</sup> صَادِقًا أَوْ كَاذِبًا وَإِلَّا يَلْزَمُ أَنْ يَكُونَ النِّسْبَةُ جِزْءًا طَرَفِيهَا وَهُوَ ظَاهِرٌ. وَأَيْضًا يَلْزَمُ أَنْ يَكُونَ الشَّيْءُ جِزْءًا نَفْسِهِ لِأَنَّ الْمَوْضُوعَ جِزْءَ الْقَضِيَّةِ <sup>١٥٨</sup> مِثْلًا. وَكَذَا عَنِ تَقْرِيرِهَا الْآخَرَ وَهُوَ أَنَّهُ: إِذَا قَالَ الْيَوْمَ قَائِلٌ «كَلَامِي غَدًا صَادِقٌ» وَقَالَ الْغَدُ «كَلَامِي امْسَ كَاذِبٌ» وَلَمْ يَقُلْ وَلَمْ يَقْصِدْ غَيْرَهُمَا؛ فَكُلُّ مِنْهُمَا صَادِقٌ وَكَاذِبٌ. وَحَاصِلُ الْجَوَابِ أَنَّ شَيْءًا مِنْهُمَا لَيْسَ مَرْكَبًا ذَانِسْبَةً أَيْضًا. وَإِلَّا يَلْزَمُ أَنْ يَكُونَ النِّسْبَةُ جِزْءًا جِزْءًا طَرَفِيهَا. فَإِنَّ النِّسْبَةَ فِي كُلِّ مِنْهُمَا حِينَئِذٍ جِزْءُ طَرَفِ الْآخَرَ وَطَرَفِ الْآخَرَ جِزْءُهُ فَالنِّسْبَةُ فِي كُلِّ مِنْهُمَا جِزْءُ جِزْءٍ طَرَفِيهَا <sup>١٥٩</sup>. هَذَا خَلْفٌ. وَأَيْضًا يَلْزَمُ كَوْنُ <sup>١٦٠</sup> الشَّيْءِ جِزْءًا لِحُزْنِهِ.

وَيُظْهِرُ بِذَلِكَ أَنَّ الْحُكْمَ فِي نَحْوِ <sup>١٦١</sup> قَوْلِنَا «كُلُّ خَبَرٍ إِمَّا صَادِقٌ أَوْ كَاذِبٌ» لَا يُشْمَلُ نَفْسُ هَذَا الْخَبَرِ بِمَنْطُوقِهِ. فَمَوْضُوعُهُ لَا يُمْكِنُ أَنْ يَسْتَعْمَلَ إِلَّا فِي الْمَعْنَى الْمَجَازِي، أَيْ عَامًّا مَخْصَصًا بِالتَّخْصِيسِ الْعَقْلِيِّ. وَيَعْلَمُ حُكْمَ نَفْسِ هَذَا الْخَبَرِ مِنْ خَارِجٍ بِالْقِيَاسِ وَنَحْوِهِ.

يُمْكِنُ أَنْ يُجَابَ عَنِ الْمِغَالَطَةِ بِجَوَابٍ آخَرَ وَهُوَ أَنَّا سَلِمْنَا كَوْنَهُ خَبْرًا لَكِنْ لَا نَسْلَمُ اسْتِحَالَةَ اجْتِمَاعِ الصِّدْقِ وَالْكَذِبِ فِي خَبَرٍ وَاحِدٍ <sup>١٦٢</sup> مُسْتَنْدًا لِحُجُوزِ اجْتِمَاعِهِمَا فِيهِ مِنْ حَيْثِيَّتَيْنِ. فَقَوْلُنَا «كُلُّ <sup>١٦٣</sup> كَلَامِي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ كَاذِبٌ» صَادِقٌ أَنَّهُ خَبَرٌ، أَيْ <sup>١٦٤</sup> مَلْحُوظٌ مَفْصَلًا بِحَيْثُ لَا يَصْلِحُ الْحُكْمُ عَلَيْهِ بِاعْتِبَارِهِ، وَكَاذِبٌ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ مَخْبِرٌ عَنْهُ. وَأَمَّا الْآخِرَانِ <sup>١٦٥</sup> فَلِكُلِّ مِنْهُمَا ثَلَاثُ حَيْثِيَّاتٍ. فَكُلُّ مِنْهُمَا صَادِقٌ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ خَبَرٌ، كَاذِبٌ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ مَخْبِرٌ عَنْهُ <sup>١٦٦</sup> لِنَفْسِهِ بِوَسْطَةِ الْآخَرَ. وَالْأَوَّلُ مِنْهُمَا كَاذِبٌ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ مَخْبِرٌ عَنِ الثَّلَاثِيَّ مِنْهُمَا وَالثَّانِي مِنْهُمَا صَادِقٌ مِنْ حَيْثُ أَنَّهُ مَخْبِرٌ عَنِ الْأَوَّلِ مِنْهُمَا.

فَإِنْ قُلْتُ: اجْتِمَاعُ الصِّدْقِ وَالْكَذِبِ فِي <sup>١٦٧</sup> خَبَرٍ وَاحِدٍ مِنْ جِهَتَيْنِ أَيْضًا بِدِيهِهِ الْبَطْلَانِ، قُلْتُ: لِأَنْسَلِمَ بِدَاهَتِهِ عَلَى هَذَا الْغَرَضِ الْغَيْرِ الْوَاقِعِ، وَهُوَ دُخُولُ هَذَا فِي الْخَبَرِ. وَإِنْ كَانَ بِدِيهِيًّا فِي نَفْسِهِ سَنَحَقُّ بَعْدَ هَذَا أَنَّ هَذَا وَامْتَالَهُ مُوَافِقٌ لِقَانُونِ الْبَحْثِ. <sup>١٦٨</sup> انْتَهَى كَلَامُهُ.

١٥٦ - اص: يعقند.

١٥٨ - غ: جزء لقضية.

١٥٩ - غ و اص: الاخر و الاخر طرف الاول فالنسبة في كل منهما جزء جزء طرفيها.

١٦٠ - دا: - نحو.

١٦٣ - دا: - كل.

١٥٥ - غ: و هو اى.

١٥٧ - اص: - يكون خيرا.

١٦٠ - دا: - كون.

١٦٢ - دا: - واحد.

١٦٤ - غ و اص: - اى.

١٦٥ - اص: - و أما الاخيران فلكل منهما ثلث حيثيات. فكل منهما صادق من حيث انه خبر، كاذب من حيث انه مخبر عنه.

١٦٦ - دا: الاخران. مراد از اخيران دو قضيه اى است كه در تقرير دوّم به صورت كلام امس و غد بيان شد.

١٦٧ - دا: من.

١٦٨ - بايان گزارش مؤلف از راه حل برخى از معاصران در تحليل معماى جذر اصم.

### [نقد جواب بعض المعاصرين]

و فساد الجوابين ظاهرًا أمّا الاول فلأن النسبة لا بد أن يكون خارجة عن مفهوم الطرفين. و أمّا عدم كونها فرداً شياً منهما<sup>١٦٩</sup> و هو ضروري و انكاره مكابرة بل سفسطة و كيف تياتي من عاقل أن يقول إن مثل قولنا «كل نسبة عرض» مثلاً لا يشمل النسبة التي في هذا الكلام و لا يسرى الحكم فيه إليها مع أنه معلوم بديهية أنّ سراية الحكم إلى الافراد لا وجه لها سوى كونها افراد المفهوم. و هذا النسبة لا شك في فرديتها لمفهوم<sup>١٧٠</sup> النسبة الذي<sup>١٧١</sup> هو الموضوع في هذه القضية. و هذا المفهوم قديتصور<sup>١٧٢</sup> على الوجه المعترف في المحصورات لا في الطبيعيات فلامجال لعدم سراية الحكم منه إليها<sup>١٧٣</sup>. و ما ذكره<sup>١٧٤</sup> من لزوم كون الشيء جزء لنفسه باطل ايضاً، لأن ما يلزم هاهنا أن يكون الشيء فرداً لجزئه لاجزء لنفسه. و هو ظاهر<sup>١٧٥</sup> هذا مع أن الشبهة على الوجه الذي قررناه من صورة زهاب الإخبار إلى غيرانهاية، لايجرى فيها هذاالجواب أصلاً. و أمّا الثاني فلأنه إذا كان اجتماع الصدق و الكذب في الخبر من جهتين ايضاً بدهي البطلان في الواقع، فجوازه على تقدير الخبرة لا يرجع إلا إلى أن خبرية هذا الكلام محافى الواقع. و المحال جاز أن يستلزم محالاً. و على هذا لا يكون هذا الجواب جواباً آخر. لو اتى بعد تسليم الخبرية بشيء<sup>١٧٦</sup> لا يحتاج فيه الى التمسك باستحالة خبريته. و أمّا اذا احتاج اليه فلا. و ما ذكره من أنه سيحقق انه موافق لقانون البحث، فلا حاجة لنا الى تحقيق القول فيه أنه اى شيء هو قدر و حقيقه<sup>١٧٧</sup>.

### [جواب اخر من المؤلف]

ثم لا يخفى انه يمكن أن يجاب عن هذه الشبهة بمثل ما اشرنا اليه في جواب الشبهة المجهول المطلق من أنه إذا جعل شيء آلة لملاحظة شيء آخر فلا بد أن يكون لذلك الشيء الآخر تعين و تحصل بدون الشيء الاول و ملاحظته. [و فيما نحن فيه لا يمكن أن يكون كلامي اشارة إلى نفسه صريحاً، كما في «كلامي هذا كاذب» أو ضمناً كما في «كلامي [في هذه الساعة] كاذب»<sup>١٧٨</sup>. و حينئذ ينحل الشبهة كما لا يخفى. و هذا الوجه و ان لم يجز في التقرير الاخير الذي ذكرنا، لكن يمكن<sup>١٧٩</sup> أن يقال: إن هذا الفرض ليس فرضاً واقعياً حتى تورد الشبهة عليه. فتأمل.

ثم لا يخفى أنه لا يعبد أن يكون ما ادعاه هذا الفاضل المعاصر من لزوم خروج النسبة عن الموضوع و فرده الذي يسرى الحكم اليه صحيحاً، لكن وجهه ما ذكرنا آنفاً في هذا الجواب. إذ ما ذكرنا مستلزم لذلك كما لا يخفى. لأنه يظهر من كلامه أن منشاءه مجرد ما هو ضروري من خروج النسبة لبطلانه كما ذكرنا. و لو تفتن بأن منشاءه ما قررنا لكان ينبغي أن يعترض له لخفائه جداً. و أيضاً على هذا يكون التعرض للزوم كون النسبة خارجة عن افراد الطرفين حشواً رائداً. إذ الاصل في المقام لزوم كون الملحوظ متعيناً بدون الملاحظة و كون النسبة خارجة عن افراد الطرفين مما يتفرع عليه و ليس مما يتوقف الجواب عليه. فتدبر. □

١٧٠ - اص: فرد منها المفهوم.

١٦٩ - دا: + لا بد.

١٧٢ - دا: تصور.

١٧١ - دا: التي.

١٧٤ - دا: ذكر، غ: ذكره.

١٧٣ - غ: - و أمّا عدم كونها فرداً ... الحكم منها اليها.

١٧٦ - اص: - بشيء.

١٧٥ - غ: + و قس عليه حال ما ذكر في جواب التقرير الاخر.

١٧٧ - غ: اص و دا: تحقيقه / دو نسخة اص و دا در اینجا به پایان می رسند.

١٧٩ - غ: + لا يعبد.

١٧٨ - غ: هذا.